

رژیم‌های جهانی و تحول جایگاه جنبش‌های قومی

میرقاسم بنی‌هاشمی

تاریخ ارائه: ۱۳۸۲/۹/۱

کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه تهران

تاریخ تأیید: ۱۳۸۲/۹/۲۶

چکیده

گسترش جهانی رژیم‌های فراملی و بین‌المللی اعم از موازین حقوق بشر و مناسبات دموکراتیک همراه بارشد سازمان‌های غیردولتی و فراملی و تفسیر موسع شورای امنیت از مفاد منشور سازمان ملل در خصوص حفظ صلح و نظم بین‌المللی، از مهمترین پیامدهای فرآیند جهانی شدن در دهه‌های پایانی قرن بیستم است که می‌تواند جنبش‌های قومی و دولت‌های کثیرالقوم را با فرصت‌ها و تهدیدهای جدیدی مواجه سازد. بر این اساس رژیم‌های جهانی به تدریج به رقبای حقوق اساسی و داخلی نظام‌های به جای مانده از الگوی وستفالیایی تبدیل شده و بیش از آنکه ابزار اعمال قدرت و تنظیم روابط از سوی دولت‌ها باشند، محملی برای انسجام بیشتر هویتی و تکثیر خواسته‌های گروه‌های فروملی و جنبش‌های قومی خواهند بود. این تحول همچنین می‌تواند به معنای تضعیف اراده معطوف به سرکوب اقلیت‌های قومی و در نتیجه ارتقاء جایگاه جنبش‌های قومی در محیط ملی و بین‌المللی باشد.

این دگرگونی منزلتی از خلال متغیرهای واسطی همچون قوت نظری هویت‌ها، تاثیر بر اعتقادات مخاطب و کشش عاطفی هویت‌ها و همچنین تغییر مناسبات قدرت، تحقق یافته و امکان آن را فراهم می‌کند تا جنبش‌های قومی در نسبت با دولت‌های ملی از اهرم‌های نظری و فرصت‌های عملی متناسب‌تر و متوازن‌تری برخوردار شوند. به این معنا رژیم‌های فراملی جهانی شده، جایگاه جنبش‌های قومی و منابع هویت‌ساز آن را در آغاز هزاره سوم میلادی متحول کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: جهانی شدن، رژیم‌های جهانی، اقلیت‌ها، جنبش‌های قومی

مقدمه

جهان در قرن گذشته میلادی، شاهد پدیداری جنبش‌های قومی - مذهبی فارغ از شکل و شیوه حکومت‌ها و میزان توسعه‌یافتگی سیاسی و اجتماعی جوامع بوده است. برخی از این جنبش‌ها در قرن کنونی نیز ظرفیت بحران‌زایی خود را حفظ کرده‌اند. ظرفیت مذکور، در کشورهای جنوب در مقاطع مختلف تاریخی همچون جنگ سرد و پس از آن و همچنین دوره استعمارزدایی در سطوح متفاوتی نمود یافته است. جهانی شدن نیز تبلور ورود جوامع سیاسی و انسانی به مقطع جدیدی از تاریخ است که به لحاظ گستره و عمق، حیات اجتماعات سیاسی و فرهنگی از جمله جنبش‌های قومی را تحت تأثیر قرار داده و خواهد داد.

جنبش‌های قومی، به این اعتبار به عنوان بخشی از واقعیت ساخت اجتماعی واحدهای ملی، در معرض چالش‌ها و فرصت‌های ناشی از فرآیند جهانی شدن قرار دارند. بر این اساس، هدف اصلی این نوشتار تبیین «ماهیت تأثیر» و «شیوه‌های تأثیر» فرآیند جهانی شدن بر جنبش‌های هویت‌جویانه قومی می‌باشد. برای پردازش این هدف، مقاله حاضر مدعی است که جهانی شدن از طریق تقویت و فراگیر ساختن رژیم‌های بین‌المللی و فراملی و ترمیم منابع و مراجع هویت‌ساز و با تغییر و تعدیل کارویژه‌ها و نقش‌های سنتی دولت ملی، عمدتاً موجب افزایش ظرفیت جنبش‌های قومی در دستیابی به اهداف سیاسی و فرهنگی خود، در چارچوب دولت‌های ملی خواهد شد. بر این اساس، جهانی شدن به واسطه متغیرهایی چون رژیم‌های جهانی و فراملی بر منابع و مراجع هویت‌ساز قومی تأثیرگذارده و از یک سو امکان سرکوب اقوام و جنبش‌های قومی را کاهش داده و از دیگر سوی در خدمت انسجام هویتی اقوام و کاهش موانع آن قرار می‌گیرند.

الف. تمهیدات نظری

با توجه به اینکه دولت‌های ملی، یکی از کانون‌های تهدید جنبش‌های قومی، محسوب می‌شوند، در این مقاله علاوه بر دو مفهوم «جهانی شدن» و «جنبش‌های قومی» به نقش دولت ملی نیز توجه می‌شود. در واقع، دولت ملی به عنوان عامل سرکوب و یا حداقل سد راه

جنبش‌های قومی و نیز مهمترین عامل مقاومت در برابر فرایندهای جهانی شدن جایگاه والایی در بررسی روابط جهانی شدن و جنبش‌های قومی پیدا می‌کند.

۱. جنبش‌های قومی

اندیشمندانی مانند کوپر، قومیت^۱ را بنیادی‌ترین مقوله سازماندهی اجتماعی می‌دانند که بر نوعی عضویت و تعلق استوار است و بر مبنای احساس برخورداری از ریشه‌های تاریخی، فرهنگ، مذهب و زبان مشترک بنیاد نهاده شده است. (۱) کاستلز نیز معتقد است که قومیت در بسیاری از جوامع معاصر از ایالات متحده گرفته تا کشورهای آفریقایی، زیربنای تفکیک، بازشناسی و تبعیض‌های اجتماعی بوده است. قومیت، از نظر وی، پایه و اساس قیام برای عدالت اجتماعی، منطق غیرعقلانی تصفیه‌های قومی و اخیراً پایه فرهنگی شبکه‌های انحصارگرایانه تجاری در نظام اقتصاد نوین جهانی می‌باشد. (۲) اما در مورد جنبش‌های قومی باید گفت که برخی از اندیشمندان، آنها را جزء آن دسته از جنبش‌های اجتماعی می‌دانند که بیشتر بر هویت و فرهنگ قومی تأکید می‌کنند. دینانی، جنبش‌های اجتماعی را «شبکه‌های تعامل غیررسمی افراد، گروه‌ها و سازمان‌های درگیر در یک برخورد سیاسی یا فرهنگی مبتنی بر یک هویت جمعی مشترک» تعریف می‌کند. (۳)

تجربه اکثر جنبش‌های قومی در جهان نشان می‌دهد که جستجو و احیای هویت قومی، یکی از علل اصلی شکل‌گیری و تکوین آنها می‌باشد. در واقع، آنها برای «دفاع از هویت» ظهور کرده و بر محور روابطی رشد می‌کنند که داوطلبانه و مبتنی بر انگیزه‌های اعضای هم‌تبار و هم‌زبان باشند. (۴) در سه دهه اخیر، تجربه جنبش‌های قومی در اسپانیا، ترکیه، یوگسلاوی و دیگر مناطق جهان نشان می‌دهد که آنها آرمان‌های سیاسی و فرهنگی جوامع تحت سلطه را بیشتر منعکس کرده و کمتر به آرمان‌های اجتماعی و اقتصادی می‌پردازند.

بنابراین در خصوص نحوه شکل‌گیری جنبش‌های قومی و معیارهای انسجام و بسیج اقوام، اندیشمندان به مواردی مانند ظهور آگاهی‌های اعضای قوم نسبت به وضعیت نامطلوب خود، احساس تبعیض قومی، احساس لزوم حفظ هویت و همبستگی قومی و اهمیت آن، میزان

آمادگی برای تلاش و مبارزه برای تغییر و بهبود وضع موجود و نهایتاً تشخیص و به کارگیری ساز و کارها و شیوه‌های حل مشکل اشاره می‌کند. (۵) پیترکلوس، جنبش‌های قومی در سطح ملی را به عنوان شکلی از «رژیم» در نظر می‌گیرد که در صورت ایجاد و ظهور همکاری و مساعدت‌های متقابل بین جنبش‌های قومی در سطح منطقه‌ای و یا جهانی می‌توانند به عنوان رژیم‌های فراملی نیز تعریف شوند. (۶) در توضیحاتی که در مورد رژیم‌های فراملی خواهد آمد، به ظرفیت تحلیلی روابط و همکاری‌های این جنبش‌ها به عنوان رژیم‌های فراملی اشاره می‌گردد.

۲. رژیم‌های جهانی

گرچه اندیشمندان، جهانی شدن را فرآیندی چندبعدی، ناهمگون و پر از احتمال و عدم قطعیت می‌دانند اما در مجموع آن را حرکتی اجتناب‌ناپذیر و به سوی تکامل تلقی می‌کنند که نتایج آن غیرقابل پیش‌بینی است. گیدنز، دوران معاصر را نوعی مدرنیزاسیون رادیکال می‌داند که در آن، اقدامات جمعی و هماهنگ در مقیاس جهانی به صورت روزافزونی محتمل است. گرچه این اقدامات با فرآیندهای محلی شدن نیز همراه است. (۷) روزنا، فراملی شدن روابط و پدیده‌های غیردولتی را نمودی از فرآیند جهانی شدن می‌داند. فرآیندی که در آن، روابط بین حکومت‌ها در سطح بین‌المللی و فراملی توسط ارتباطات میان افراد، تشکله‌ها و نهادهای جدید و گروه‌ها و سازمان‌های غیردولتی تکمیل می‌شود. (۸)

این تعاریف، با وجود آنکه جهانی شدن پدیده‌ها و روابط میان آنها را بازگو می‌کنند؛ اما آنچه در حال ظهور است نه یک نظم جهانی بلکه پدیده‌های فراملی نامتجانسی همچون سازمان‌ها، نهادها و شبکه‌های متنوع هویتی می‌باشد. حتی خود این پدیده‌ها مبهم بوده و ممکن است در بیشتر موارد، ایده نادرستی را در مورد رخدادهای محتمل به دست دهند. بنابراین به عقیده نگارنده، فرآیند جهانی شدن ضمن دارا بودن ابعاد و لوازم مختلف، از منظری که متفکرینی همچون پیترکلوس می‌بینند؛ شایان توجه بوده و نقش مهمی در بسیج قومیت‌ها (له یا علیه دولت مرکزی) ایفا می‌کند. از نگاه کلوس یکی از لوازم جهانی شدن عبارت است از

فراگیری قواعد، هنجارها و رژیم‌های فراملی. بر این اساس در مقاله حاضر از این ایده کلاس برای شرح تأثیر جهانی شدن بر جایگاه جنبش‌های قومی بهره می‌بریم. (۹)

یک تعریف جامع از واژه «رژیم» در علوم سیاسی از طرف کراسنر ارائه شده است. طبق نظر او «یک رژیم دربرگیرنده عناصر صریح و ضمنی، هنجارها، مقررات و فراگردهای تصمیم‌گیری بر محور انتظارات مشترک بازیگران در یک حوزه مشخص از روابط بین‌الملل است.» (۱۰) چنانکه در این تعریف نیز مشهود است، مضمون رژیم به طور صریحی دولت محور می‌باشد اما در صورت پذیرش واقعیت‌های در حال ظهور، دیگر نمی‌توان روابط بین‌الملل را به روابط دولت‌ها فروکاست. در واقع، بیشتر رژیم‌ها امروزه فراملی بوده و در حال خروج از نفوذ و دخالت دولت‌ها هستند و احتمالاً در آینده به بازیگران جهانی و رقیب رژیم‌های بین‌دولتی تبدیل خواهند شد. بر این مبنا یک رژیم فراملی عبارت است از:

«مجموعه‌ای نظام‌مند از همبستگی‌های انسانی که مبتنی بر اصول ضمنی و یا صریح می‌باشد و

قواعد و رویه‌های تصمیم‌گیری توافق شده توسط بازیگران، رفتارهای آنها را در یک حوزه

فعالیت خاص تقویت و نیز محدود می‌کند.» (۱۱)

همبستگی‌های انسانی در این تعریف به ارتباطات متقابل افراد و گروه‌ها اطلاق می‌شود که فارغ از ویژگی‌های خاص فرهنگی و سرزمینی، مرزهای سیاسی دولت‌های ملی را درنوردیده و رژیم‌های فراملی را به وجود می‌آورند. بر این مبنا، معاهدات بین‌المللی حقوق بشر، زنان، منع شکنجه، محیط زیست، حفظ صلح، مهاجران و منع گسترش آزمایش‌های هسته‌ای، به عنوان رژیم‌های جهانی بین‌دولتی و فراگیری اقتصاد بازار آزاد از طریق مکانیزم‌های اجبارآوری مانند سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول و شرکت‌های چندملیتی و نیز همبستگی جهانی سازمان‌ها و نهادهای جامعه مدنی جهانی همچون سازمان ملل و مردمان بی‌نماینده^۱ به عنوان رژیم‌های جهانی فراملی محسوب می‌شوند.

۳. دولت ملی

الگوی ایده‌آل دولت، نظام ملت - دولت است که حتی در خاستگاه اروپایی خود نیز بسیار کمیاب می‌باشد. بر مبنای این الگو یک ملت، دولت خود را ایجاد می‌کند و تمام مرزهای سیاسی و سرزمینی آن با مرزهای فرهنگی یکسان و منطبق است. (۱۲) در چنین دولت‌هایی، جنبش‌های هویتی قومی مصداقی ندارد و فرآیند جهانی شدن نیز چنین دولت‌هایی را به لحاظ هویت ملی خود به شدت دیگر دولت‌ها دچار تلاطم و بحران نمی‌کند. بنابراین در این نوشتار، منظور از دولت، دولت‌های چندملیتی یا چندقومی است. در خصوص مفهوم دولت ملی از تعریف گیدنز بهره می‌گیریم:

«دولت ملی، که در مجموعه پیچیده‌ای از دولت‌های ملی دیگر قرار دارد، گونه‌ای از صور نهادی حکومت کردن است که قدرت اجرایی را به طور انحصاری و در قلمرویی با مرزهای مشخص در اختیار دارد و قانون، تضمین‌کننده حاکمیت آن از طریق کنترل مستقیم ابزارهای خشونت درونی و بیرونی است.» (۱۳)

بر این اساس، جهانی شدن از طریق رژیم‌های جهانی بین‌الدولی و فراملی، دولت‌های ملی و جنبش‌های قومی را به ترتیب با چالش‌ها و فرصت‌های نوین در خصوص جایگاه خود مواجه می‌کند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

ب. جهانی شدن رژیم‌های فراملی

دولت‌های ملی را می‌توان اصلی‌ترین عاملان ایجاد رژیم‌های بین‌المللی در دهه‌های میانی قرن بیستم دانست. بر مبنای تعریف روزنا از فرآیند جهانی شدن، بازیگران غیردولتی، این رژیم‌ها را در نیمه دوم این قرن به ویژه اواخر آن به رژیم‌هایی فراملی و جهانی تبدیل کرده‌اند. در واقع دولت‌ها با پذیرش و ساماندهی نهادها و ارزش‌های جهانی در قالب منشور سازمان ملل متحد و حقوق بین‌الملل، گام در یک فرآیند جدید فرااستفالیایی نهادند. ساختار دوقطبی و متصلب نظام بین‌الملل، هرچند این فرآیند را برای چنددهه دچار انجماد نمود ولی پایان جنگ سرد و تحولات شگرف سیاسی فناورانه و تکنولوژیکی - ارتباطی در دو دهه آخر قرن گذشته میلادی، روح جدیدی به این سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی دمید که ظهور

جنبش‌های ملی‌گرای قومی و سیاست‌های ناسیونالیستی افراطی برخی دولت‌ها در پاسخ به این جنبش‌ها، از پیامدهای آن به شمار می‌روند.

۱. رژیم جهانی حقوق بشر و جنبش‌های قومی

پس از دو جنگ جهانی هولناک، اروپا به عنوان قربانی اصلی این جنگ‌ها حقوق‌نوینی را برای افراد انسانی و تکالیف خاصی را برای دولت‌ها تعریف نمود که پایه اصلی حقوق بین‌الملل جدید و حقوق بشر شد. بر این اساس، تکالیف و حقوق افراد به عنوان موجودات بشری، مقدم بر حقوق و تکالیف آنان به عنوان شهروندان دولت - ملت‌های حاکم قرار گرفت. چنانکه دیوید هلد اشاره می‌کند، برای اولین بار در تاریخ مدرن، یک اقتدار فوق ملی شهروندان را مجبور به چشم‌پوشی از اقتدار دولت خود نمود. معاهده اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی در سال ۱۹۵۰ با اعطای اختیار به شهروندان برای اعمال رویه‌های قانونی و قضایی علیه حکومت‌های خویش، گام نوینی را بر فراسوی حاکمیت دولت‌ها برداشت. (۱۴)

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۶۶ در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید و از مارس ۱۹۷۶ لازم الاجراء شد، هنجارها و ارزش‌های حقوق بشری را فراتر از اروپا و در گستره جهانی مطرح نمود. دو میثاق تکمیلی این اعلامیه در سال ۱۹۶۶ با ۱۴۴ عضو با عنوان میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز معاهده محو هر نوع تبعیض نژادی با ۱۵۶ عضو دولتی در سال ۱۹۶۶ و نخستین و دومین پروتکل اختیاری میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در سال ۱۹۶۶ و ۱۹۸۹ و نیز دیگر معاهدات بین‌المللی مانند رفع تبعیض علیه زنان، مقابله با شکنجه و حقوق کودکان و کارگران مهاجر، تعهدات فراوانی را برای دولت‌های ملی به ویژه دولت‌های چند قومی ایجاد نمود:

«دولت‌های طرف این میثاق متعهد می‌شوند که حقوق شناخته شده در این میثاق را درباره کلیه افراد مقیم در قلمرو تابع حاکمیت خود، بدون هیچ‌گونه تمایزی از قبیل نژاد، رنگ، مذهب، جنس، زبان، عقیده سیاسی، اصل و منشاء ملی یا اجتماعی و ثروت، نسب و سایر وضعیت‌ها محترم شمرده و تضمین کنند.» (۱۵)

مهمترین و اساسی‌ترین حق شناخته شده برای قومیت‌ها در این میثاق، اصل مربوط به «حق تعیین سرنوشت» است که مبنای حقوقی و فلسفه شکل‌گیری بسیاری از جنبش‌ها و حرکت‌های قومی در سراسر جهان محسوب می‌شود. بر این اساس، فعالان جنبش‌های قومی در سراسر جهان نیز به معاهده حقوق مدنی و سیاسی و حق تعیین سرنوشت استناد می‌کنند.

از جمله توافقاتی که در سطح روابط بازیگران دولتی، غیردولتی و جهانی باعث تقویت بیشتر مواضع حامیان اصل حق تعیین سرنوشت شده عبارتند از توافقنامه الزام‌آور اجلاس کپنهاک در سال ۱۹۹۰ که با شرکت ۳۵ کشور اروپایی و آمریکایی به تصویب رسید و بر مبنای آن تمام دول عضو، ملزم به رعایت معیارها و موازین حقوق بشری این توافقنامه شدند. (۱۶)

همچنین این توافق قاره‌ای، مبنای رفتار اعضای اتحادیه اروپا و آمریکا در قبال رعایت حقوق بشر در روابط بین‌الملل شد و نامزدهای عضویت در اتحادیه اروپا ملزم به تطبیق تمام قوانین و سیاست‌های فرهنگی، سیاسی و قومی خود با این توافقنامه شده‌اند. امروزه، بر این مبنا یکی از موانع اصلی عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا مسأله حقوق قومی کردها می‌باشد.

سخت‌گیری اعضای اتحادیه در این خصوص چنان بوده که دولت ترکیه مجبور شده جهت تطبیق قوانین خود با نتایج اجلاس کپنهاک، تقریباً بخش عظیمی از قانون اساسی خود را مورد تجدید نظر قرار دهد و در این راستا برای جلب نظر اتحادیه، هفت لایحه هماهنگی با قوانین و شرایط اتحادیه اروپا را به تصویب نهادهای قانونگذاری خود رسانده است. امروزه مطمئناً جنبش قومی کردها در ترکیه، پذیرش چنین حقوقی را از طرف دولت ترکیه بزرگترین دستاورد مبارزاتی خود تلقی می‌کند. همچنین اتحادیه اروپا در گسترش و تعمیق روابط خود با دیگر کشورها، رعایت حقوق بشر را در چارچوب اجلاس کپنهاک به عنوان یکی از شروط خود قرار داده و سطح مذاکرات تجاری و اقتصادی خود را بر این مبنا تنظیم می‌کند.

تأثیر نظری این موافقتنامه چنان بوده که برخی حقوق‌دانان بین‌المللی از جمله بوکانان «نظریه حق جدایی‌طلبی مشروط» را از آن استخراج کرده‌اند. (۱۷) مطابق این نظریه:

۱. تجزیه‌طلبی درونی و از یک دولت مشروع، قابل قبول نیست.

۲. کشور و دولتی مشروع است که دموکراتیک باشد.

۳. جدایی‌طلبی از یک کشور غیردموکراتیک (نامشروع) اشکالی ندارد.

عامل دوم در جهانی شدن رژیم حقوق بشر و تأثیر آن بر جنبش‌های قومی، تفسیر موسع شورای امنیت از مفاد منشور سازمان ملل در خصوص حفظ صلح و نظم بین‌المللی است. بر مبنای تفاسیر شورا در دوره پس از جنگ سرد، تهدید و نقض صلح و امنیت بین‌المللی ممکن است بر اثر مسایل داخلی باشد. از این دیدگاه، نزاع‌های داخلی و نقض حقوق بشر از طرف دولت به عنوان جنایت بین‌المللی تلقی شده و شورای امنیت می‌تواند هنگام نقض فاحش حقوق بشر اگر تشخیص دهد که صلح و امنیت بین‌المللی تهدید می‌شود، در چارچوب فصل ۷ و بر اساس مواد ۴۲ و ۴۳ منشور، تدابیر لازم را که شامل به کارگیری نیروهای مسلح نیز می‌شود؛ اتخاذ کند. (۱۸)

مداخله نظامی شورای امنیت در کوزوو، بوسنی و هرزگوین، سودان، ایجاد مناطق حایل در عراق و صدور دهها قطعنامه علیه دول ناقض حقوق بشر گویای حساسیت روزافزون جامعه جهانی به حقوق بشر و حقوق اقوام می‌باشد. بر این مبنای، دستیابی مردم کوزوو به حکومت محلی ماحصل ترکیب پیچیده‌ای از جنبش قومی، مداخله نظامی بین‌المللی و تلاش نهادهای مدنی جهانی است.

سومین و مهمترین عامل متأخر در گسترش هنجارها و ارزش‌های حقوق بشر، در پیوند میان رژیم‌های رسمی حقوق بشر (رژیم‌های حقوق بشر جهانی، اروپایی، آمریکایی، آفریقایی)، و مطالبه آن در چارچوب سازمان‌های غیردولتی قابل مشاهده است. تعداد فزاینده سازمان‌ها غیردولتی فراملی و داخلی که به حقوق بشر به ویژه حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی اختصاص یافته‌اند، بیانگر رشد جامعه مدنی جهانی در زمینه یک نظم جهانی دموکراتیک است. (۱۹) جهانی شدن، چارچوب پیچیده‌ای از ارتباطات میان سازمان‌های غیردولتی را به منظور اعمال فشار از طریق افکار عمومی ملی و جهانی علیه دولت‌های نقض‌کننده حقوق بشر فراهم نموده است که به عنوان مکمل رژیم‌های رسمی حقوق بشر عمل می‌کنند.

امروزه حدود ۲۵۰ سازمان بین‌المللی غیردولتی در سراسر جهان فعال هستند که علت وجودی آنها، حمایت از برخی مفاد قوانین بین‌المللی حقوق بشر است. اوج نمود و ظهور فعالیت این سازمان‌ها در «اجلاس مربوط به حقوق بشر دوربان» در آفریقای جنوبی متجلی شد. (۲۰)

در این چارچوب، می‌توان به فعالیت‌های یک سازمان فراملی و جهانی متشکل از اقلیت‌های قومی فعال یعنی «سازمان ملل و مردمان بی‌نماینده»^۱ اشاره نمود. این سازمان در سال ۱۹۹۱ در لاهه تأسیس شد و به تربیونی برای مردم و ملت‌هایی تبدیل شد که احساس می‌کردند در تشکیلات بین‌المللی یا بین دولتی موجود از جمله سازمان ملل متحد یا دیگر سازمان‌های منطقه‌ای، نمایندگی ندارند. در حال حاضر تعداد اعضای این سازمان به ۵۱ عضو افزایش یافته و در حال پذیرش اعضای جدید می‌باشد. هدف اصلی سازمان قومیت‌ها به عنوان یک رژیم فراملی و آشکار، کمک به جنبش‌هایی است که در منازعه با دولت‌های حاکم به طور صریح از اصل حق تعیین سرنوشت اعضای خود دفاع می‌کنند. (۲۱)

از دیگر اهداف سازمان ملل بی‌نماینده، ارسال کمک‌های انسانی و غذایی به جنبش‌های قومی در حال مبارزه است. همچنین نظارت بر انتخابات منطقه‌ای و محلی مانند نظارت بر فراندوم تاتارستان در سال ۱۹۹۲ و نیز پاسخ مثبت به دعوت جبهه دموکراتیک کوزوو برای نظارت بر انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری کوزوو از دیگر عملکردهای این سازمان می‌باشد.

چنین کارکردهای موثری در سطح ملی و فراملی به ویژه با گسترش ارتباطات به عامل مهمی در کاهش مشروعیت بین‌المللی دولت‌های ناقض حقوق اقلیت‌های قومی تبدیل شده و می‌تواند جنبش‌های قومی را در رسیدن به اهداف خود تقویت نماید. این سازمان‌ها، اهداف و فعالیت‌های جنبش‌های هویت‌گرا را توجیه کرده، به آنها در سطوح ملی و بین‌المللی مشروعیت بخشیده و نقض حقوق اقوام را به مسئله‌ای جهانی تبدیل می‌کنند.

۲. دموکراتیزاسیون و جنبش‌های قومی

جهانی شدن دموکراسی و پذیرش فراگیر نهادها، هنجارها و ارزش‌های دموکراتیک از طرف دولت‌ها را می‌توان به عنوان سرنوشت‌سازترین تحول برای جنبش‌های قومی تلقی نمود. زیرا فلسفه وجودی این جنبش‌ها، دفاع از حقوق بشر است و رعایت و احترام به این حقوق در نظام‌های دموکراتیک امکان پذیرتر است. طبق ارزیابی لاری دیاموند در آخرین ربع قرن

بیستم، هیچ روند جهانی قوی‌تر و متحول‌کننده‌تر از توسعه اشکال حکومت‌های دموکراتیک در دنیا صورت نگرفته است، گرچه با فراز و نشیب‌هایی هم همراه بوده است. (۲۲)

پطروس غالی دبیر کل وقت سازمان ملل در سال ۱۹۹۶، در گزارشی تحت عنوان «دستور کار برای دموکراتیزاسیون» از دموکراسی به عنوان ضرورتی عملی و عام نام برد و آن را راهی برای آشتی دادن «منابع متعدد اجتماعی» دانست. ایشان در نتیجه‌گیری گزارش خود بر ارتباط گسست‌ناپذیر صلح، و دموکراسی تاکید نمود:

«وجود صلح ضروری است زیرا بدون آن دموکراسی و توسعه ممکن نیست، اما اگر قرار باشد

صلح پایدار بماند وجود توسعه و دموکراسی هم الزامی خواهند بود.» (۲۳)

بر مبنای این ضرورت و پذیرش جهانی ارزش‌های دموکراسی، در ژوئن ۲۰۰۰، بیش از یکصد کشور در «کنفرانس دموکراسی» در لهستان، خود را متعهد به حمایت از روند دموکراتیزاسیون در دنیا نمودند. همچنین در اجلاس هزاره بین‌المجالس (اگوست ۲۰۰۰) در مقر سازمان ملل، رؤسای ۱۴۰ مجلس جهان بار دیگر خود را متعهد به تحقق آرمان‌های مندرج در منشور سازمان ملل در زمینه دموکراسی و حقوق بشر نمودند.

رابرت ماندل نیز در تبیین تعامل گسترش دموکراسی و جنبش‌های قومی معتقد است که همگام با گسترش سیاسی دموکراسی، شاهد ظهور جنبش‌های فروملی هستیم که از نظر فرهنگی طالب خودمختاری هستند. به تدریج که مردم کشورها، آزادی بیشتری برای بیان عقاید و عمل به سنت‌های خود پیدا می‌کنند؛ کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی که سابقاً فرصت طرح خواسته‌های خود را نداشته‌اند؛ تمایل خود را به داشتن خودمختاری و حق تعیین سرنوشت ابراز نمایند. (۲۴)

باری هولدن نیز در کتاب خود با عنوان دموکراسی جهانی، حاکمیت جهانی «روند دموکراسی» در مقابل دیگر روندهای پیشین مانند سوسیالیسم و ناسیونالیسم را صرفاً یک هنجار ساده که پیروانی برای خود دارد؛ نمی‌داند. به نظر وی، روند دموکراسی نسبت به تحمیل خود بر سایر نظام‌ها به صورت فعال ظاهر شده و صرفاً خواهان پذیرش روش خود از سوی نظام‌های سیاسی دیگر نیست؛ بلکه فراتر از آن، در جستجوی «بازتعریف قدرت» بر مبنای ارزش‌های دموکراتیک در نظام‌های غیردموکراتیک است. (۲۵) در واقع، چالش‌های دولت‌های

غیردموکراتیک باید در سه سطح محلی، منطقه‌ای (۲۶) و جهانی که متأثر از فرایندهای جهانی شدن هستند؛ بررسی شوند. تغییر رفتار دولت‌های اندونزی در قبال تیمور شرقی، صربستان در قبال کوزوو و سودان در قبال مخالفان جنوب این کشور، متأثر از روندهای محلی جنبش قومی و روند جهانی دموکراسی است. خودمختاری بیشتر به ایالت‌های باسک اسپانیا و کبک کانادا و پذیرش حقوق قومی کردها در ترکیه را نیز می‌توان ناشی از روندهای منطقه‌ای دموکراسی دانست. همچنین تلاش برای تأسیس حکومت‌های دموکراتیک در جوامع سنتی و چندقومی افغانستان و عراق و آغاز اصلاحات سیاسی در کشورهای عربی و آسیای جنوب شرقی از نمودهای عینی فراگیری رژیم جهانی دموکراسی به شمار می‌روند. گرچه برخی بازیگران این رژیم‌ها مانند اتحادیه اروپا و یا آمریکا در راستای منافع منطقه‌ای و جهانی خود و به نام حفظ صلح و امنیت جهانی و منطقه‌ای عمل می‌کنند ولی کارویژه آنها زیرسؤال نمی‌رود.

در مجموع بایستی اشاره نمود که با تشدید آگاهی جهانی، قومیت‌ها میزان برخورداری خود از فرصت‌های اجتماعی - اقتصادی را با سایر مجموعه‌ها مقایسه کرده و بدین ترتیب درصدد رقابت یا رفاقت با دولت‌ها گام برمی‌دارند. بنابراین همه فرآیندهای مرتبط با موازین حقوق بشر و دموکراتیزاسیون لزوماً به ستیز دولت‌ها - قومیت‌ها منجر نمی‌شود بلکه در برخی موارد، مرکز - پیرامون، شکاف‌ها را به عنوان موضوع رقابت سیاسی تعریف و درصدد رفع آن گام برمی‌دارند؛ مانند اقلیت لهستانی مقیم رومانی، اقلیت مسلمان مقیم فرانسه، اقلیت عرب مقیم اسرائیل و اقلیت شیعه مقیم عربستان. از این رو، تفاوت بین دولت مرکزی و اقلیت‌ها به مثابه گسست خونین نیست بلکه در بسیاری مواقع موضوع سیاست (سازش - ستیزش) است.

ج. تأثیر رژیم‌های جهانی بر جایگاه منابع و عوامل هویت‌ساز (۲۷)

در دولت‌های چندقومی، مهم‌ترین موضوع اختلاف بین دولت ملت‌ساز و گروه‌های قومی، مسأله حفظ یا حذف هویت‌های قومی است. در واقع، در این جوامع، هویت ملی و هویت قومی دو منبع اصلی هویت و دولت ملی و گروه‌های قومی در قالب جنبش‌ها به عنوان عوامل رقیب هویت‌ساز محسوب می‌شوند. هویت قومی به وسیله عوامل نخستین مانند مذهب، زبان، رنگ و نیز عوامل واکنشی یعنی جنبش دفاع از هویت‌های تحت ستم و منافع تحت سلطه از

سوی گروه اجتماعی حاکم ساخته می‌شود و هویت ملی نیز در جوامع چندقومی به وسیله عوامل تکوینی مثل توسعه ارتباطات و فن‌آوری، شکل‌گیری شهرها، ظهور ارتش‌های مدرن و حکومت‌های پادشاهی متمرکز و نیز از طریق عوامل القایی مثل تدوین زبان قوم مسلط در قالب دستور زبان رسمی، رشد دیوانسالاری و استقرار نظام آموزش ملی بر ساخته می‌شود. (۲۸) کاستلز، هویت ملی را «هویت مشروعیت‌بخش» می‌نامد که توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه آنها را بر کنشگران اجتماعی گسترش داده و عقلانی نماید. این مهم با نظریه‌های ناسیونالیسم همخوانی دارد. هویت قومی را نیز به عنوان «هویت مقاومت» می‌نامد که به وسیله کنشگرانی ایجاد می‌شود که در شرایطی قرار دارند که هویت آنها از طرف منطق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود و این هویت‌سنگرایی است که برای مقاومت و بقاء بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد ساخته می‌شود. (۲۹)

برخی اندیشمندان نیز معتقدند که میزان برتری و جایگاه منابع هویت در عرصه رقابت به چهار عامل بستگی دارد که عبارتند از: قوت نظری یا توان توجیهی، میزان جذابیت عاطفی، میزان اتکاء به قدرت و کیفیت پیوند با اعتقادات مخاطب. (۳۰) بر مبنای منطق رقابت و نیز این استدلال که هویت‌ها در یک ساخت اجتماعی توسط کنشگران ساخته می‌شوند، و همچنین بر اساس «نظریه اجتماعی» باید یادآوری نمایم که هویت‌ها در چالش برای کسب برتری هستند و هیچ هویتی نمی‌تواند به خودی خود، ارزش متری یا ارتجاعی داشته باشد.

۱. قوت نظری هویت‌ها

قوت نظری به معنای میزان کارآمدی یک منبع هویت‌ساز در پاسخ به نقدهای عقلانی مختلف ناظر بر منطق درونی و بیرونی هویت است. پس از اینکه ناسیونالیسم هویت‌ساز و وحدت‌گرا با اقتباس از دولت‌های اروپایی در صدد خلق هویتی ملی و مبتنی بر یک فرهنگ واحد در جوامع چندقومی برآمد، سعی کرد از طریق عوامل تکوینی و القایی و حتی از طریق اجبار و روش‌های خشونت‌آمیز، توان واحدهای قومی را در بازتولید هویت‌های محلی و خرد به شدت محدود نموده و به عنوان گفتمان مسلط سیاست فرهنگی مطرح شود. تحولات عمیق فکری و نظری در اروپا و آمریکا مانند رشد نظریه‌های تکثرگرایی و دموکراسی و گسترش

جهانی و پذیرش قابل توجه این نظریه‌ها در کشورهای غیراروپایی، ناسیونالیسم وحدت‌گرا را دچار چالش جدی نمود و این نظریه از طریق رژیم‌های جهانی دموکراسی و حقوق بشر در حال جایگزینی با نظریه ناسیونالیسم فرهنگی است. نظریه‌های تکثرگرا، منبع جدید هویت بخش بسیاری از جنبش‌های قومی محسوب می‌شوند. بنابراین تکثرگرایی و پراکندگی در هویت از دیدگاه ایدئولوژی‌های وحدت‌گرا، نوعی بحران هویت تلقی می‌شود که به شیوه‌ای غیردموکراتیک درصدد ایجاد شالوده‌هویی واحد بر محور ارزش‌ها، ملیت‌ها، نژادها و مانند آن بوده‌اند. (۳۱)

از سوی دیگر، افزایش آگاهی‌ها و ارتباطات، هنجارهای مشترک بشری را بر کل جهان حاکم کرده و اعتقاد به هویت بشری فراملی را افزایش می‌دهد. (۳۲)

۲. تأثیر بر اعتقادات مخاطب و کشش عاطفی هویت‌ها

این مؤلفه، به معنای میزان سازگاری یک منبع هویت‌ساز، با اعتقادات و تعلقات شخصی و گروهی است که به دنبال یافتن پاسخ به پرسش از کیستی خویش است. در عصر ارتباطات جهانی و فروپاشی اقتدار و سلطه انحصاری دولت‌ها در حوزه تبادلات فرهنگی، محصولات و ویژگی‌های هویت‌های محلی و قومی در یک بازار رقابتی در سطح ملی و جهانی قرار می‌گیرد و بین این منابع برای جلب نظر مخاطب یک فضای رقابتی ایجاد می‌شود. (۳۳) در شرایط جدید، ناسیونالیسم قومی تعریف دیگری از هویت و حتی هستی‌ارایه کرده و گروه‌های قومی را به بازاندیشی در تصور خود از خویشتن وامی‌دارد. از آنجا که این منبع هویت‌ساز از بعد فطری و عاطفی مورد توجه گروه‌ها می‌باشد، بنابراین در پذیرش آن برخلاف ناسیونالیسم وحدت‌گرا مقاومتی صورت نمی‌گیرد. چنانکه **واکر کانر** متذکر می‌شود؛ تجربه جنبش‌های قومی در دودمه گذشته در سراسر جهان گویای آن است که وقتی دو نوع وفاداری به ملت و دولت در تعارض سازش ناپذیر قرار می‌گیرد؛ وفاداری به دولت بازنده می‌شود. (۳۴)

۳. تغییر مناسبات قدرت

منظور از قدرت، توانایی یک ایدئولوژی برای تحقق اهداف خویش است که در این معنا، از چند طریق می‌تواند به توفیق یک اندیشه و ایدئولوژی در مقام هویت‌سازی مساعدت کند: اول اینکه قدرت محیط مورد نیاز را برای گسترش و تحمیل یک ایدئولوژی فراهم می‌کند که طبعاً ایدئولوژی‌های دیگر شانس کمتری برای توسعه پیدا می‌کنند. (۳۵) رژیم‌های جهانی حقوق بشر، رسانه‌ها، ارتباطات و اتحادیه‌های منطقه‌ای، قدرت دولت‌های ناسیونالیستی را با محدودیت روبه‌رو کرده و در مقابل، فرصت‌های قابل توجهی برای ناسیونالیسم قومی و جنبش‌ها فراهم کرده‌اند. وضعیت دولت سری‌لانکا در برابر جنبش آزادیبخش ببرهای تامیل و دولت ترکیه در برابر جنبش قومی کردها که از طریق رژیم‌های جهانی توانستند خود را جهانی کنند، نمونه‌های چنین شرایطی است.

طریق دیگر پیوند اندیشه و ایدئولوژی با قدرت عبارت است از ارتباط ایدئولوژی با منافع و قدرت مخاطب. در اینجا، ناسیونالیسم وحدت‌گرا نزد آن دسته از افراد و گروه‌هایی شانس بیشتری برای مقبولیت دارد که با قدرت و منافع قومی و هویتی آنها مطابقت داشته باشد. جهانی شدن از طریق ایجاد تکثر در منابع هویتی جوامع قومی و توانمند کردن آنها، هرچه بیشتر امور اجتماعی و فرهنگی را از سیطره دولت رها می‌سازد. (۳۶) این فرآیند با فرسایش و نفوذپذیر ساختن مرزهای ملی، زمینه جدایی جامعه قومی را از نهاد دولت - ملت فراهم می‌آورد و بستر گسست منافع آنها را در صورت تداوم اندیشه‌های ناسیونالیستی ایجاد می‌کند.

نتیجه‌گیری

جنبش‌های قومی که تا پیش از این در یک جامعه بسته محدود بوده و بیشتر مواقع از طریق سیاست‌های ساختاری حکومت‌ها و یا اعمال خشونت سرکوب می‌شدند؛ به واسطه جهانی شدن رژیم‌های فراملی فرصت‌های جدیدی پیدا می‌کنند تا علاوه بر افزایش آگاهی‌ها و تعلقات خود نسبت به هویت قومی، به کنشگرانی فعال در یک روند فراملی تبدیل شوند و به عنوان عامل هویت‌ساز و در مقام به کارگیری خشونت‌های جمعی، رقیب اصلی دولت به حساب آیند.

از سوی دیگر، تعهداتی که دولت‌های ملی چندقومی در نظام بین‌الملل و در خصوص میثاق‌های مهم بین‌المللی و فراملی بر عهده می‌گیرند به فرصت‌ها و ابزارهایی تبدیل می‌شوند که کنشگران جدید موضوع بررسی ما، رژیم‌های جهانی را برای عمل به تعهدات این دولت‌ها به کار می‌گیرند. با توجه به اینکه نقض مستمر تعهدات بین‌المللی و فراملی در خصوص هویت‌های قومی و تأکید بر ناسیونالیسم فرهنگی وحدت‌گرا مغایر با نقش جدید دولتها در نظام بین‌الملل است، آنها به خاطر منافع راهبردی منطقه‌ای و جهانی خود، انعطاف بیشتری برای پذیرش حقوق قومی این جنبش‌ها نشان می‌دهند. تجربه بسیاری از کشورها در اروپا، آفریقا و آسیا در پذیرش کثرت‌گرایی هویتی، جنبش‌های قومی را بیشتر به اهداف فرهنگی و سیاسی خود جهت کسب خودمختاری سیاسی و فرهنگی در چارچوب دولت‌های ملی نزدیک کرده است.

به نظرمی‌رسد تقویت روزافزون کمی و کیفی رژیم‌های فراملی و جهانی، دولت‌های ملی را مجبور خواهد نمود تا واحدهایی منضبط و کنشگرانی فعال در نظام نوین جهانی باشند و جنبش‌های قومی را نیز به پیگیری اهداف خود در چارچوب حقوق بین‌الملل و هنجارهای جهانی و از طریق شیوه‌های مسالمت‌آمیز و غیرخشن ترغیب نمایند.

یادداشت‌ها

1. Kuper, Adam and Jessica Kuper, *The Social Science Encyclopedia*, London, Routledge, 2th ed. 1999, p.260
 ۲. کاستلز، مانوئل، *عصر اطلاعات؛ قدرت هویت*، جلد دوم، حسن چاووشیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، ص ۷۳.
 ۳. نش، کیت، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۰، ص ۱۷۷.
 4. Hank Jonston, *New Social Movements*, Temple U.P Philadelphia, 1994, pp. 267,268, 282.
 5. Ragin, C.C., "Ethnic Political Momilization: The Welsh Case", *American Sociological Review*, 44:619-35
 6. Kloos, Peter, "Dialectics of Globalization and Localization", <http://www.snws/publicatieis/peter.pp7-10>.
 ۷. واترز، مالکوم، *جهانی شدن*، اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران، انتشارات سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹، ص ۸۴ و ۸۳.
 ۸. همانجا، صص ۵۱ - ۴۹ و ۱۳-۱۲.
 9. "Dialectics of globalization and localization", op.cit, p1
 - پیتراکلوس، ارتباط و تأثیرگذاری دو جانبه فرایندهای جهانی شدن و محلی‌گرایی را بررسی نموده و در این میان رژیم‌های جهانی و فراملی را مورد توجه قرار داده است. در مقاله حاضر تأثیر جنبش‌های قومی از طریق سه مولفه رژیم‌های جهانی و فراملی، تغییر منابع هویت‌ساز و تحول نقش و کارویژه‌های سنتی دولت ملی بررسی می‌شود.
 10. "Dialectics of globalization and localization" op.cit. P.5. also see: Krasner, S.D. *International Regims*, Ithaca: Cornell U.P, 1982.
 11. "Dialectics of globalization and Localization", op. cit. P. 6-7.
 ۱۲. بوزان، باری، *مردم، دولت‌ها، هراس*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، صص ۹۸ - ۹۴.
 ۱۳. *عصر اطلاعات؛ قدرت هویت*، پیشین، ص ۳۶۷.
 ۱۴. *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، پیشین، ص ۷۹.
 ۱۵. کولیور، ساندر، «آزادی، حق و امنیت»، علی‌اکبر آقایی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم ش ۴، ص ۱۸۰.
- همچنین برای آگاهی بیشتر نک به:

- ایوانس، تونی، «دموکراتیک سازی و حقوق بشر»، حسین شریفی طراز کوهی، *فصلنامه راهبردی*، شماره ۲۲، زمستان ۱۳۸۰، صص ۲۰۴ و ۲۰۳.
16. Casses, A. *Self Determination of People of Legal Reallisal*, Cambridge, University Press, 1995. p. 152.
17. Ibid.
۱۸. رومی، فرشاد، *جهانی شدن، دموکراسی و امنیت ملی بالکان*، پایان نامه کارشناسی ارشد، آذرماه ۱۳۸۰ دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ص ۱۶.
۱۹. «دموکراتیک سازی و حقوق بشر»، پیشین، ص ۲۱۰.
۲۰. عسگری، محمود، *جهانی شدن و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، ۸۰ - ۱۳۷۹، ص ۱۷۱.
21. "Dialectics of globalization and Localization", op.cit, P.14.
۲۲. *جهانی شدن و دموکراسی*، پیشین، ص ۷۰.
۲۳. همانجا، ص ۷۱.
- Ghali, Boutros, *An Agenda For Democratization*, New York, Un - Publication, 1996.
۲۴. ماندل، رابرت، *چهره متغیر امنیت ملی*، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، صص ۱۵۸ - ۱۵۵.
۲۵. افتخاری، اصغر، «ساخت اجتماعی امنیت»، *فصلنامه دانش انتظامی*، سال سوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰، ص ۴۱.
۲۶. اتحادیه های منسجم منطقه ای مانند اتحادیه اروپا، آسه آن و نفتا، به عنوان نموده های اساسی همبستگی های منطقه ای، بازیگران اساسی رژیم های جهانی و جهانی شدن را تشکیل می دهند.
۲۷. با اقتباس از کاستلز، برداشت من از اصطلاح هویت، در صورتی که سخن از کنشگران اجتماعی باشد عبارتست از فرآیند معنا سازی بر اساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته ای از ویژگی های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر هویت اولویت داده می شود.
۲۸. *عصر اطلاعات؛ قدرت هویت*، پیشین، ص ۴۹.
۲۹. همانجا، صص ۲۵ و ۲۴.
۳۰. قریشی، فردین، «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۱۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۴۲.
۳۱. بشیریه، حسین، «تحول خودآگاهی ها و هویت های سیاسی در ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال سوم، شماره ۱۱، بهار ۱۳۸۱، ص ۱۲۷.
۳۲. سمتی، محمدهادی، «جهانی شدن و روابط بین الملل: معمای سیاست در عصر پسامدرن»، *سیاست خارجی*، سال چهاردهم شماره ۳، پاییز ۱۳۷۹، صص ۶۵۲، ۶۵۱.

۳۳. «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن» پیشین، ص ۴۹.

۳۴. واینز، مایرون و دیگران، *درک توسعه سیاسی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۴.

۳۵. «جهانی شدن و تحول در تصور ما از خویشتن» پیشین، ص ۵۳.

۳۶. گل محمدی، احمد، *جهانی شدن و هویت: خاص‌گرایی‌های فرهنگی در جهان معاصر*، پایان‌نامه دکتری

علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۰، ص ۴۳.